بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 25 مهر 1395.

قبل از تعطیلات محرم در مورد روایات برائت صحبت کردیم. روایاتی که مرحوم آخوند در کفایه مطرح کردند تمام شد، یک سری روایات دیگری هست که مرحوم آخوند نیاورده اند. بعضی هایش را مرحوم شیخ آورده اند بقیه اش هم در کلام مرحوم شیخ هم در اینجا نیامده است ولی به هر حال ذکر کرده است مرحوم شیخ آن روایت دیگر را.

یک روایت دیگری که مرحوم شیخ ذکر کرده است روایت عبد الصمد بن بشیر هست. روایت مفصلی دارد که من کل روایتش را می خوانم. مرحوم شیخ قطعه ای از روایت را که محل استناد بوده است ذکر کرده است و یکی دو کلامش هم در متن آورده است و این روایت یک بحث سندی دارد و یک بحث متنی دارد. در مورد متن آن در کتاب های اصولی خب مفصّل بحث شده است اما در مورد سند آن بحث قابل توجهی در کتاب های اصولی نشده است ولی در بعضی از کتاب های حدیثی به بحث سندی اش هم اشاره شده است. این روایت را بخوانیم یک مقداری هم در مورد فقه الحدیثش هم یک مقداری صحبت کنیم بد نیست.

مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ جَاءَ رَجُلٌ يُلَبِّي حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ هُوَ يُلَبِّي وَ عَلَيْهِ قَمِيصُهُ فَوَثَبَ إِلَيْهِ أُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي حَنِيفَةَ

رسم سنی ها این است که تا مسجد الحرام هم تلبیه را ادامه می دهند. روایت ما این است که اذا نظرت الی بیوت مکه دیگه تلبیه قطع می شود تلبیه عمره تمتع. که از ذیل روایت هم پیداست که این شخص عمره تمتع به جا می آورده است. این است که این نگاه می کرده است و می دیده است که این سنی ها دارند تلبیه می گویند آن هم تلبیه اش را ادامه داده است. حالا این بحث تلبیه نیست بحث عمدتا سر این است که لباس معمولی تنش بوده است.

فَقَالُوا شُقَّ قَمِيصَكَ

پیراهنت را پاره کن و

وَ أَخْرِجْهُ مِنْ رِجْلَيْكَ

از پای خودت در بیاور.

فَإِنَّ عَلَيْكَ بَدَنَةً وَ عَلَيْكَ الْحَجَّ مِنْ قَابِلٍ وَ حَجُّكَ فَاسِدٌ

من خیلی این را متوجه نشدم، فانّ علیک بدنه و علیک الحجّ من قابل و حجک فاسد، این فاء تفریع ارتباطش با قبل چیست. شقّ قمیصک و اخرجه من رجلیک، فانّ علیک. فکر می کنم باید و انّ علیک باشد. فاء تفریع خیلی تناسب ندارد. مطلب این است که اولا باید پیراهنت را پاره کنی و از پا در بیاوری و اینکه بدنه به گردنت هست اینها علّت بر شقّ قمیصک نیست. در ذیل هم همین اشکال هست. یک فانّه دارد که تصور می کنم که باید و انّه باشد.

خب ادامه روایت عبد الصمد بن بشیر را می خوانیم

فَطَلَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَامَ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَكَبَّرَ وَ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ فَدَنَا الرَّجُلُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ هُوَ يَنْتِفُ شَعْرَهُ وَ يَضْرِبُ وَجْهَهُ

موهایش را می کنده است و به سر و صورتش می زده است از ناراحتی و اینها.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اسْكُنْ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَلَمَّا كَلَّمَهُ وَ كَانَ الرَّجُلُ أَعْجَمِيّاً

اعجمی بوده است و خیلی هم زبان عربی درست نمی دانسته است.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ قَالَ كُنْتُ رَجُلًا أَعْمَلُ بِيَدِي

کسی بودم که کارگر بودم

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ قَالَ كُنْتُ رَجُلًا أَعْمَلُ بِيَدِي

همین جوری آمدم

فَأَفْتَوْنِي هَؤُلَاءِ أَنْ أَشُقَّ قَمِيصِي وَ أَنْزِعَهُ مِنْ قِبَلِ رِجْلِي وَ أَنَّ حَجِّي فَاسِدٌ وَ أَنَّ عَلَيَّ بَدَنَةً فَقَالَ لَهُ مَتَى لَبِسْتَ قَمِيصَكَ أَ بَعْدَ مَا لَبَّيْتَ أَمْ قَبْلَ قَالَ قَبْلَ أَنْ أُلَبِّيَ

قبل از تلبیه لباس تنم بود در همان لباس که پوشیده بودم تلبیه گفتم و ادامه دادم.

قَالَ فَأَخْرِجْهُ مِنْ رَأْسِكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بَدَنَةٌ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ الْحَجُّ

اینجا هم باید و انّه باشد.

مِنْ قَابِلٍ أَيُّ رَجُلٍ رَكِبَ أَمْراً بِجَهَالَةٍ فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ

تکیه مورد بحث است.

طُفْ بِالْبَيْتِ سَبْعاً وَ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ع وَ اسْعَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ قَصِّرْ مِنْ شَعْرِكَ

این بنده خدا ممکن است حجّ افراد هم انجام داده باشد ولی حج اِفراد را می شود بدل کرد به حجّ تمتع برای کسی که جهلا حجّ افراد انجام داده باشد تبدیل به حجّ تمتع جایز و مجزی است. این است که طرف خب خیلی پرت بوده است و هیچی سرش نمی شده است و امام علیه السلام دستور عمره تمتّع را به ایشان داده اند.

فَإِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَاغْتَسِلْ وَ أَهِلَّ بِالْحَجِّ وَ اصْنَعْ كَمَا يَصْنَعُ النَّاسُ

بقیه اش را با مردم کارهایت را انجام بده و بقیه اعمال.

خب اینجا این روایت یک بحث فقه الحدیثی مختصری دارد آن این است که امام علیه السلام سؤال می کنند که قمیصت را کی پوشیدی، بعد ما لبّیت یا قبل از آن. می گوید قبل از تلبیه پوشیده ام. امام می فرماید که حالا که قبلا پوشیدی از سرت بیرون بیاور و بدنه به گردنت نیست و حجّ به قابل هم به گردنت نیست. أیّ رجلٍ رکب امرا بجهالهٍ فلا شیء علیک. خب سؤال این است که از این روایت کالصّریح است که اگر بعد أن البّی باشد فرق دارد حکم قضیه. در حالی که این جهلش بین قبل و بعد فرقی ندارد. مناط آن عام است. چرا فرق بین قبل و بعد چیست؟ خب شاید بشود گفت که این لزوم اخراج از تحت قدم و امثال اینها، این کفّاره نیست کسی که احرام بعد از تلبیه گفتن لباس پوشیده باشد، این نباید از سر لباس را در بیاورد. البته مشکل هم مشکل تغطیه است که سر را لباس از بالا در می آورند کأنه سر پوشانده می شود و امثال اینها. به تظلیل و اینها ربطی ندارد چون شب هم باشد مسئله همان است. تغطیه رأس برای کسی که لباس از قبل پوشیده باشد این مقدار تغطیه رأس اشکال ندارد ولی برای کسی دیگر اشکال دارد. این به عنوان کفاره نیست که باید از پای خود در بیاوری برای اینکه آن محرّم احرام را مرتکب نشود باید این کار را انجام دهد. بنابراین فرق آن در واقع این است که یکی از محرّمات احرام تغطیه رأس بر کسی، البته این یک تغطیه خاصی است. تغطیه رأس بر کسی با در آوردن لباس از رأس این محرّم احرام در حقّ کسی است که لباس را بعد از احرام پوشیده باشد و امثال اینها. و رکبّ امرا بجهالهٍ، در مورد لیس علیک بدنهٌ، لیس علیک من حجّ من قابل و امثال اینها است. حجّ من قابل هم حتی در، حالا این بحث لباس پوشیدن که طبق مذهب ما اصلا حجّ من قابل ندارد. حجّ من قابل مربوط به جماع امثال اینها است. اینکه اصلا هیچی. ولی حالا بدنه را هم کفّاره بدنه و امثال اینها هم در مورد این جور چیزها اگر باشد آن هم در حقّ کسی است که عالما عامدا انجام داده باشد. علی ایّ تقدیر در بحث جماع هم بنا بر تحقیق حجّ من قابل کفّاره است. و کسی که جهلا انجام داده باشد این کفّاره به چیزش نیست. بنابراین بعضی از آقایان به این روایت تمسّک کرده اند برای اینکه این روایت حکم وضعی را هم شامل می شود این درست نیست. این اصلا ربطی به حکم وضعی ندارد. فقط نفی مؤاخذه می کند. مؤاخذه چه مؤاخذه دنیوی که بدنه و حجّ من قابل و امثال اینها چه مؤاخذه اخروی همه اینها را نفی می کند. اما اینکه باید از پا در بیاورد نه از سر در بیاورد آن به دلیل این چیز نیست اصلا ربطی به، یا صحت حجّ و امثال اینها هم به این ربطی ندارد. چون حجّ من قابل، چون اینها کأنه گفته اند که از این صحت حج استفاده می شود. نه حجّ من قابل در آن جایی هم که بنا بر تحقیق در بحث جماع و اینها هم حجّ من قابل کفّآره است. چون در روایات بحث جماع هست که آیا کسی که حجّ خود را فاسد می کند حجّش حجّ اول هست و حج دوم عقوبت است یا حجش حج دوم است و اتمام حج اول عقوبت است؟ روایت های معتبر هست که می گوید حجش همان حج اول است حج من قابل آن عقوبت است.

سؤال: در مقابل آنها که می گفتند حج فاسد است مگر حضرت این کلام را نگفتند؟

پاسخ: گفتند لیس علیک حج من قابل. تعبیر حضرت این است. حالا اینکه اصلا، علی ایّ تقدیر امام علیه السلام از خصوصیاتش مشخص است که نمی خواستند، که اگر فرضا عالم عامد هم بود حجّ من قابل نداشت. این است که این روایت علی ای تقدیر نکته ای که می خواهم عرض کنم این است که این روایت، اینکه بعضی ها تعمیم خواسته اند بدهند در مورد حکم وضعی و اینها، نه از این تعمیم استفاده نمی شود.

خب حالا این یک مقدار بحث فقه الحدیث این روایت.

اما عمده دو بحث است در این روایت. یک بحث سندی روایت هست. یکی اینکه آیا این روایت مربوط به بحث برائت هست یا نیست.

اما بحث سندی این روایت. این روایت را مرحوم صاحب منتقی در منتقی اشکالی مطرح کرده است که خب حاج آقا هم در کتاب حج در موردش صحبت کرده اند. مرحوم صاحب منتقی یک مطلبی را در مقدمه منتقی اشاره دارند. ایشان می فرمایند که یک رسمی در میان قدما بوده است و آن تعلیق سند هست. حذف اول سند به اعتماد سندهای قبل. و این رأس بوده است. مؤلفین متأخر گاهی اوقات متوجه این رأس نمی شده اند و قسمت محذوف سند را که به اعتماد سند قبل حذف شده بوده است که مرحوم صاحب منتقی تعبیر بناء می کند. سند مبنی، این قسمت سند مبنی را که به اعتماد سند قبل حذف شده است نمی آورند در نتیجه در سندی که در کتاب متأخر نقل می شود، روایت منقطع الاسناد می شود. بعد ایشان می گوید و اکثر مواقعه عند انتزاع شیخ عن کتاب موسی بن قاسم فی الحج. کتاب موسی بن قاسم که از حج هست شیخ اینجا اشتباه زیاد کرده است و اینها. بعد در خود منتقی موارد زیادی در ذیل روایت های موسی بن قاسم می گوید مثلا این روایت به حسب ظاهر صحیح شمرده می شود ولی این گیر دارد و اشکال دارد که اینها ظاهرا همه اش اشاره به همان اشکال عام هست که ایشان مطرح فرمودند. من به تناسب این بحث کلّ روایت های موسی بن قاسم را یک بررسی مفصلی کردم و یک رساله مبسوطی نوشته ام که اصل رساله ام تمام شده است ولی یک ریزه کاری ها و جزئیاتی این رساله داشته است این است که سالها مانده است که آن جزئیاتش را فرصت کنم بنویسم.

حالا این روایت را من عبارت منتقی را می خوانم. در منتقی الجمان جلد 3 صفحه 224.

و هذا الحدیث و حسب الظاهر اسناده من الصحیح المشهوری

صاحب منتقی یک صحیح مشهوری دارد و یک صحیح نزد خودش. صحیح مشهوری صحیحی است که به توثیق آن مزکّی به عدل واحد باشد راوی اش در قبال الصّحیح عندی که مزکّی به عدلین باشد.

و عند التحقیق یری انه معلّل.

علّت عبارت است از ایراد مخفی در سند که ماهر در فن و دقّت این ایراد سند را کشف می کند. به این معلل می گوییم.

لأنّ المعهود من روایه موسی بن قاسم عن اصحاب ابی عبد الله علیه السلام الذین لم یتأخروا الی ضمن الرضا علیه السلام ان یکون بالواسطه. و عبد الصمد بن بشیر منهم و بالجمله فالشّک حاصل فی الاتصال الطریق بشیوع التوهم فی مثله و فقد المساعده علی نفیه.

قبل از بررسی کلام ایشان دو سه تا نکته جانبی عرض کنم. یکی اینکه ایشان تعبیر کرده است الذین لم یتأخّروا باصحاب ابی عبدالله علیه السلام الذین لم یتأخروا الی ضمن الرضا علیه السلام. در منتهی المقال ابو علی حائری این عبارت را نقل کرده است ولی نقل به معنا کرده است این کلمه لم یتأخروا را یک کمی تغییر داده است این لم یتأخروا دقیق تر است از تعبیر منتهی المقال. منتهی المقال جلد 4 صفحه 132 می گوید.

المعهود ان روایه موسی بن القاسم عن اصحاب الصادق علیه السلام الذین لم یرؤوا الرضا علیه السلام ان تکون بالواسطه

رؤیت امام رضا خیلی خصوصیت ندارد. اینکه ادراک زمان امام رضا را درک کردن و اینها موضوعیت دارد که ایشان این مطلب را آورده است. اما رؤیت امام رضا آن هم رؤیت هم که می خواهد بگوید یعنی زمانش زمانی است که

سؤال:...

پاسخ: حالا آن لم یروی باز ضعیف تر. لم یرؤوا الرضا علیه السلام این تعبیر کرده است. به هر حال همین تعبیر صاحب منتقی تعبیر دقیق تری است. این یک نکته.

نکته دوم اینکه ایشان می گوید که در این که سند اتصال دارد شک داریم. چون در امثال این جور مقام ها توهم خیلی شایع هست و امثال اینها. خب ممکن است شما بگویید که مجرّد شک کافی نیست برای گیر داشتن و اینها. مثلا اصاله عدم خطاب و امثال اینها جاری می شود. ایشان ممکن است عقیده شان این باشد که در صحت نسخه و امثال اینها جایی که ظنّ به خلاف وجود داشته باشد، نمی شود دیگر به آن اعتماد کرد. جایی که به طور طبیعی گیر دارد و اسناد غریبی که مخالف معهود است امثال اینها، اینها را نمی شود به آنها اعتماد کرد. مطلب درستی هم هست. ما در واقع اصاله عدم خطاء یک اصل عقلایی اصل عملی نیست. به مناط کاشفیت و طریقیت هست در جایی که سند به طور متعارف گیر دارد مظنون الایراد و مظنون السقط هست، اینجاها نمی شود اصاله عدم الخطاء را جاری کرد. بله جایی که قرینه ای بر نفی آن باشد، ظنّ نوعیه بر صحت آن باشد، حالا حتی موارد شکّ متساوی الطرفین را هم شما بگیرد و امثال اینها جایی که ظنّ بر خلاف وجود داشته باشد خیلی روشن است که، ظنّ شخصی نه ها، ظنّ نوع افراد این را ببینند این را متوجه می شوند. خب این هم این مطلب. اصل این استدلال اینکه از کجا می توانیم تشخیص دهیم که عبد الصمد بن بشیر متأخر تا زمان امام رضا علیه السلام واقع نشده است. مشابه این مطلب را در بعضی جاها در همین منتقی هست که چون مثلا فلان راوی در کتب رجالی از اصحاب امام رضا تلقی نشده است بنابراین نشانگر این است که درک نکرده است.

خب این استدلال کافی نیست. مجرّد اینکه از اصحاب امام رضا علیه السلام نیست حداکثر اینکه از امام رضا روایت نکرده است. اما زمان امام رضا را ممکن است درک کرده باشد ولی توفیق روایت از امام رضا علیه السلام را نداشته باشد. بنابراین از این راه نمی شود مطلب را دنبال کرد. بله در مورد موسی بن قاسم حالا این را عرض کنم من مفصّل تمام اسنادش را بررسی کردم ببینیم اصلا موسی بن قاسم طبقه اش چه طوری است. موسی بن قاسم اکثر مشایخش کسانی هستند که وفاتشان از حدود 210 تا 230 هست. 210 که وفات صفوان بن یحیی هست و حماد بن عیسی هم که 289 هم هست تقریبا در همین محدوده قرار می گیرد. و تا حدود 230. کسانی مثل علی بن اسباط که 230 ظاهرا زنده بوده است. ابن ابی نجران 227 که زنده بوده است. ابن ابی عمیر 217 زنده بوده است و این طبقه. طبقه اصلی مشایخ موسی بن قاسم وفاتشان بین 210 تا 230 است. خب این حجم اصلی مشایخ. کسانی که اصحاب امام رضا علیه السلام باشند، آنها هم عده ای هستند و افراد زیادی هستند مجموعا به نظر می رسد که موسی بن قاسم آن طبقه را هم درک کرده است. حالا بعید نیست اواخر زمان امام کاظم علیه السلام را هم درک کرده باشد. یک قرائنی نشان می دهد که اواخر زمان امام کاظم علیه السلام را هم درک کرده است موسی بن قاسم. اما خیلی زور بزنیم تا حدود 180 را بگوییم موسی بن قاسم درک کرده است. عبد الصمد بن بشیر وقتی به اسنادش مراجعه می کنیم می بینیم که شاگرد های عبد الصمد بن بشیر، همه شان در طبقه مشایخ موسی بن قاسم هستند یا جزء خود مشایخشان هستند. به اصطلاح بیشترین روایت از عبد الصمد بن بشیر را قاسم بن محمد جوهری دارد که مشایخ حسین بن سعید است. موسی بن قاسم تقریبا با حسین بن سعید هم طبقه هستند. قاسم بن محمد جوهری هست از روات عبد الصمد بن بشیر، فضاله بن ایوب، اویس بن هشام، محمد بن سنان، ابن ابی عمیر، اینها هستند که روات عمده عبد الصمد بن بشیر هستند بقیه هم در همین طبقه هستند. مثل ابن فضال هست، حسن بن علی وشاع هست الآن یادم نیست. دو تا روایت فقط در روایت های عبد الصمد بن بشیر، راوی هایش از طبقه متأخر هستند. یکی روایتی که محمد بن عیسی از عبد الصمد بن بشیر نقل کرده است. محمد بن عیسی خب طبقه اش متأخر از این طبقه است. قدیمی ترین نقلی که محمد بن عیسی دارد 198 است. در 198 از محمد بن عبد الحمید روایت دارد در قرب الاسناد روایت چیز هست. ولی دیگر حد اکثر زمانی که از محمد بن عیسی ما توانستیم عقب ببریم همان 198 است. اما دیگر زمان های اوایل زمان امام رضا یا اواخر زمان امام کاظم علیه السلام را درک نکرده است نمی شود به این سند های این جوری اعتماد کرد. یک روایت دیگری هم هست که در کافی جلد 5 صفحه 509 حدیث 3 هست آن حالا از این هم متأخر تر است. احمد بن ابی عبد الله از آن نقل دارد. که البته آن یک مقدار اختلاف نسخه هم هست. بعضی نسخ عن أبیه دارد در بعضی نسخ عن أبیه ندارد. حتی محمد بن خالد هم از عبد الصمد بن بشیر روایت مستقیم ندارد. محمد بن خالد برقی پدر احمد بن ابی عبدالله هم واسطه می خورد. این است که آن روایت معلول هست و ایراد دار است. به این روایت های نادر نمی شود اعتماد کرد. به نظر می رسد که اشکال صاحب منتقی اشکال واردی است و مشکل هست که بتوانیم با این سند های نادر و خلاف معهود صحت یک روایت را اثبات کنیم. این است که به نظرم این اشکالش وارد است و قابل اعتماد نیست از جهت سند.

سؤال: خود عبد الصمد و اینها روایت از موسی بن جعفر ندارند؟

پاسخ: شاید داشته باشند نمی دانم. آن جهتش را از امام کاظم روایت دارند یا خیر الآن در خاطرم نیست. این بحث سندی اش.

حالا بحث متنی اش را اشکالش را امروز شروع می کنم و تفسیرش باشد فردا.

سؤال: همین یک مورد است فقط؟

پاسخ: آهان یک نکته ای را من اینجا عرض کنم آن این است که موسی بن قاسم وقوع موسی بن قاسم و عبد الصمد بن بشیر در سند واحد فقط همین جا است. در هیچ جای دیگری نه مستقیم و نه به واسطه هیچی نیست. این است که اصلا نمی شود کاری کرد که اگر واسطه هم باشد واسطه محذوف را جوری بتوانیم کشف کنیم و امثال اینها. من یک مقداری هم گشتم تا ببینم عبد الصمد بن بشیر در روایت های مربوط به حج روایتی دارد که به این بخورد؟ فقط یک روایت کل کتاب الحج داشت. این است که نشد اصلا کاری در مورد این روایت بتوانم انجام دهم. عبد الصمد بن بشیر خیلی پر روایت نیست. این است که مشکل است که روایتش را سندش را یک کاری کرد. تاین است که به نظر می رسد که روایت از جهت سندی قابل اعتماد نیست. اما از جهت متنی اینجا مرحوم شیخ انصاری رحمه الله علیه می گویند ظاهر این روایت این هست که مربوط به جهل مرکّب یا غفلت است اعتقاد خلاف. بعد می فرمایند و مؤید این مطلب این است که اگر ما بخواهیم صورت شک را هم شامل حال آن بدانیم باید یعنی جاهل بسیط را هم شامل حال آن بدانیم باید جاهل مقصّر را از تحت دلیل خارج کنیم. کأنه سیاق روایت با اینکه جاهل مقصّر را از تحت آن خارج کنیم این سازگار نیست. بعد یک فتعمّل آورده اند. این فتعمّل را بعضی ها خواسته اند بگویند که این فتعمّل اشاره به این است که اصل حرف ما اشکال دارد. این اصلا نباید فتعمل را معنا کنیم. فتعمل باید در جایی باشد که به یکی از ادله شخص اشکال می کنند می گویند این دلیل، فرض کنید اینجا اگر این مؤید را بگویند، این مؤید تمام نیست خب اشکال ندارد ولی اینکه از اول، فتعمل که اصلا حرف بیخودی ما زدیم. این روش تألیف نیست. این است که بله در مورد مؤید بعضی ها گفته اند که ممکن است اشاره به این باشد که خروج جاهل مقصّر علی ایّ تقدیر باید از تحت دلیل خارج شود. چون جاهل مقصّر حالا جاهل مرکّب یا غافل امثال اینها ممکن است مقصّر داشته باشد آن هم باید از تحت این دلیل خارج شود و امثال اینها. بنابراین نمی شود،

سؤال:...

پاسخ: این مؤید مؤید خوبی نیست.

حالا من فکر می کنم که ممکن است شخصی این جوری جواب دهد اصلا مرحوم شیخ هم اشاره به این باشد که اینکه مؤید ما گفتیم به این جهت است که در مورد شاک، اینکه شاک با وجود شکّ اش نرود سؤال کند و امثال اینها این خودش خیلی صورت خاصی، یک نوع متعارف شاکی که کاری را انجام می دهد و به شکش اعتنا نمی کند جاهل مقصّر است. جاهل مقصّر را بخواهیم خارج کنیم یک فرد روشن و فرد واضحش را از تحت آن خارج کردیم. ولی در کسی که جاهل مرکب است یا غافل هست و امثال اینها اینکه در مقدمات آن تقصیر کرده باشد یا در مقدمات اعتقاد فاسدش تقصیر کرده باشد خیلی فرض های نادری است. آن مانعی نیست ما بگوییم روایت ناظر بر فروض متعارفه است. بنابراین منافات با خروج این جاهل مرکّب مقصّر از تحت این دلیل خیلی اشکال ندارد. با سیاق روایت هم منافات ندارد. به خلاف خروج جاهل بسیط مقصّر و امثال اینها. این است که حالا این ما هم در حدّ مؤید ذکر کردیم دیگر برای مؤید بودن خوب است این مقدار دیگر شما مؤید بودن ما را خیلی زیر سؤال نبرید. خب من فکر می کنم که مرحوم شیخ این جوری می خواهند بفرمایند. حالا این مؤیدش خیلی مهم نیست. مهم اصل آن مطلب است که آیا این در مورد غافل و جاهل مرکّب است یا نه شاک را هم شامل می شود. اینجا اقای حالا وقت گذشته است من یکی دو تا منبع بگویم شما ملاحظه فرمایید جاهایی که در این مورد، مرحوم محمود آشتیانی در حاشیه درر بحث خوبی دارند. مرحوم امام علیه السلام یک توضیحاتی دارند که در تهذیب الاصول آقای سبحانی عرض می کند. آقای هاشمی نمی دانم در این ؟؟؟ و آراء که ایشان دارند فقط حواشی، به هر حال در ؟؟؟ و آراء علی کتابنا بحوث فی علم الاصول دیدم من آن را. اما در حاشیه چیز نمی دانم دارد یا خیر فرصت نکردم که نگاه کنم که این در حاشیه اش هم آمده است یا خیر. مرحوم، در نهایه الافکار بحث هایی دارد. در اجود التقریرات مرحوم نائینی بحث هایی دارد. در منتقی الاصول آقای روحانی بحث هایی دارد. این مجموعه بحث ها را ملاحظه فرمایید ما انشاءالله فردا در موردشان صحبت می کنیم. آقای داماد هم اینجا بحث هایی دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد